

تبیین رویکرد میان‌رشته‌ای از دیدگاه معرفت‌شناسی حکمت متعالیه

دکتر محسن ایمانی

استادیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر خسرو باقری

استاد دانشگاه تهران

دکتر علیرضا صادق‌زاده

استادیار دانشگاه تربیت مدرس

کیانوش محمدی روزبهانی*

دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

رویکرد میان‌رشته‌ای یکی از تازه‌ترین رویکردها به دانش است که به همراه ظرفیت‌های فراوانی که در بر دارد، مسائلی را نیز به میان آورده است. در حال حاضر یکی از ضرورت‌های رویکرد میان‌رشته‌ای به دانش، تبیین فلسفی آن است. این مقاله تلاشی در جهت تبیین رویکرد میان‌رشته‌ای از دیدگاه معرفت‌شناسی صدرایی است. معرفت‌شناسی صدرایی در گنه خود وحدت‌گراست و از این رو می‌تواند مبنایی مناسب برای تبیین رویکرد میان‌رشته‌ای به علم قرار گیرد. در این جهت ابتدا به اجمال سیر دیدگاه‌های وحدت‌گرا ترسیم گردیده است که در نهایت به رویکرد میان‌رشته‌ای به عنوان پاسخ عصر معاصر به مسئله اتحاد دانش، منتهی می‌گردد. سپس دیدگاه ملاصدرا در چهار محور ناظر بر منشأ، ضرورت، فرایند و ارزش دانش میان‌رشته‌ای مورد بررسی قرار گرفته است. بر اساس محورهای مذکور پنج اصل شامل: ابتناء معرفت بر وحدت تشکیکی وجود، استلزام معرفت به ادراک پیچیدگی هستی، تلازم ادراک جزئی و کلی، کثرت روشی و معرفتی و وحدت فزاینده معرفتی، و کشف مرتبتی حقیقت، به عنوان اصول معرفت‌شناسی میان‌رشته‌ای از دیدگاه معرفت‌شناختی صدرایی استخراج گردیده است. در پایان به برخی تفاوت‌های بنیادین میان‌رشته‌ای از دیدگاه صدرا با دیدگاه‌های رایج اشاره شده است. بر این اساس رویکرد میان‌رشته‌ای به دانش از نگاه حکمت متعالیه تفاوتی بنیادین با معرفت‌شناسی‌های عمدتاً مسأله مدار و عمگرایانه رایج کنونی دارد. تأمل در حکمت صدرایی منتج به کسب معرفتی وحدت‌گرا و اصیل به عالم می‌شود که با نگاه رایج که بیش از هر چیز حاصل اضطرار و دغدغه‌های فناورانه انسان امروزی در مواجهه با پیچیدگی‌های زیستن است، فاصله فراوانی دارد.

واژه‌های کلیدی: رویکرد میان‌رشته‌ای، حکمت متعالیه، معرفت‌شناسی صدرایی، اتحاد دانش.

مقدمه

اواخر قرن بیستم، شاهد بازسازی ظریفی در دانش بشری بود. تحقیق مشارکتی، تدریس گروهی، درهم آمیختن زمینه‌های علمی، مطالعات تطبیقی، افزایش وام‌گیری و تبادل بین رشته‌های علمی و تنوعی از چشم‌اندازهای اتحادگرا و کل‌نگرانه، فشار مضاعفی را بر تقسیمات سنتی دانش وارد آورد. سخن از نفوذپذیری مرزهای تخصصی، و حتی بحران عمیق معرفت‌شناختی رواج یافت. در واقع در شیوه تفکرات علمی اتفاقاتی آغاز شد که به نظر می‌رسد تاکنون ادامه دارد. به همه این تحولات که حاوی نوعی شمولیت و پیچیدگی است برچسب "میان‌رشته‌ای" (interdisciplinary) خورده است (Klein, 1990, 19). فعالیت‌های میان‌رشته‌ای ریشه در ایده اتحاد و ترکیب دارند که نوعی اشتراک و همگرایی معرفت‌شناختی را برمی‌انگیزد. رجوع به میان‌رشته‌ای نیز حاصل انتظارات متعددی است که در خلال پیشرفت‌های علمی و فناوری از یک سو و گمگشتگی‌های معرفتی و روش‌شناختی از سوی دیگر سر برآورد. از عمده‌ترین این انتظارات می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- پاسخ به پرسش‌های پیچیده و شناسایی موضوعات وسیع
- جستجو و کشف روابط تخصصی و حرفه‌ای
- حل مسائلی که فراتر از حیطه رشته‌ای واحد است
- جستجو برای اتحاد دانش در مقیاس‌های محدود یا وسیع

یکی از دلایل ابهامات نظری میان‌رشته‌ای پهنه وسیع اهداف، زمینه‌ها و مصادیقی است که در برمی‌گیرد. میان‌رشته‌ای وجوه گوناگونی دارد که بخشی از آن ناظر به جستجوی سنتی برای دانشی فراگیر، بخشی از آن به حل مسائل کلان و بخشی از آن به شیوه انتقال و گسترش دانش و فراتر از همه ناظر به پرسش از ماهیت دانش است (همان).

به هر تقدیر رویکرد میان‌رشته‌ای به دانش، نخست در میانه‌های قرن گذشته در عرصه فناوری و پژوهش و در چند دهه اخیر در آموزش مورد توجه جدی قرار گرفته است. اما تعارضات و موانعی که این رویکرد به ویژه در عمل با آنها مواجه شده و نیز ورود مباحث مربوط به آن به نظام دانشگاهی، ضرورت صورت‌بندی‌های فلسفی را به میان آورده و به طور روزافزون تلاش‌هایی را معطوف خود نموده است. با این حال مباحث فلسفی موجود در این زمینه بسیار نوپاست.

در کشور ما نیز مباحث میان‌رشته‌ای به شیوه جدید تازگی دارد و از نخستین نگارش‌ها در این زمینه بیش از یک دهه نمی‌گذرد. یکی از تلاش‌های قابل ملاحظه سمیناری است که در بهار ۱۳۸۸ توسط پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم برگزار شد و حاصل آن

در قالب فصلنامه میان‌رشته‌ای منتشر گردید. با این حال باید اذعان نمود مرجع بیشتر مطالب موجود به اندیشمندان غربی تعلق دارد و خلاء تفحص در اندیشه‌های بومی به وضوح احساس می‌شود. این در حالی است که با مروری بر آراء و افکار اندیشمندان ایرانی-اسلامی آشکارا می‌توان پی‌رنگ اندیشه‌های انسجام‌گرا و کل‌نگرانه به دانش را یافت. در اینجا لازم است به یکی از تلاش‌های متقدم در سال‌های اخیر که با موضوع مقاله حاضر ارتباط دارد اشاره نمود. فرامرز قراملکی ابتدا در مقاله‌ای (۱۳۷۷) و سپس در کتابی (۱۳۸۸) روش‌شناسی ملاصدرا را مورد بررسی و تحلیل قرار داد و تصریح نمود: "ملاصدرا به آنچه امروزه مطالعات میان‌رشته‌ای نامیده می‌شود دست یافته بود. ... ملاصدرا چهار قرن پیش به اهمیت مطالعه میان‌رشته‌ای در تحلیل مسائل الهیات آگاه بوده و با خلاقیت و ابتکار توانست الگوهای اثربخشی را در هدایت مطالعه میان‌رشته‌ای پیدا کند" (قراملکی، ۱۳۸۸، ۱۷). آن‌گونه که پیداست در پژوهش مذکور روش‌شناسی صدرا در ارتباط با رویکرد میان‌رشته‌ای مورد بررسی قرار گرفته است.

مقاله حاضر تلاشی است در جهت تبیین فلسفی رویکرد میان‌رشته‌ای از دیدگاه معرفت‌شناسی ملاصدرا. با این هدف ابتدا مروری تاریخی بر اندیشه‌های اتحادگرا به دانش ارائه می‌شود. سپس به رویکرد میان‌رشته‌ای به عنوان پاسخ عصر حاضر به مسئله اتحاد دانش و برخی از مبانی فلسفی آن اشاره می‌گردد. در ادامه، دیدگاه ملاصدرا در چهار محور منشأ، ضرورت، فرایند و ارزش دانش میان‌رشته‌ای مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. در انتها به پاره‌ای از ویژگی‌های دیدگاه صدرا و تمایز آن از سایر دیدگاه‌ها اشاره می‌شود.

مروری تاریخی بر اندیشه‌های میان‌رشته‌ای

رویکرد میان‌رشته‌ای به دانش چه جایگاهی در مباحث فلسفی و معرفت‌شناسی دارد و از چه زاویه‌ای می‌توان به آن پرداخت؟ مروری تاریخی بر افکار متفکران در باب ارتباط میان شاخه‌های مختلف دانش نشان می‌دهد با وجود جدید بودن واژه میان‌رشته‌ای، مفهوم میان‌رشته‌ای در قالب واژه‌هایی همچون اتحاد دانش (unity of knowledge)، کل‌گرایی (holism)، تحویل‌گرایی (reductionism) و واژه‌هایی دیگر همواره در دیدگاه‌های فلسفی مختلف مطرح بوده است. در ادامه، نه با قصد بررسی و ریشه‌یابی تاریخی، بلکه با هدف ایجاد زمینه برای درک بهتر موضوع، مروری کوتاه بر عمده‌ترین ایده‌های میان‌رشته‌ای ارائه می‌شود. رویکرد میان‌رشته‌ای به دانش، از دو زاویه تاریخی قابل بررسی است. در نخستین مقطع که به طور عمده دو قرن نوزده و بیستم میلادی را شامل می‌شود، ایده‌های میان‌رشته‌ای برآیند

واکنش‌ها به محدودیت‌های ذاتی تقسیمات علم در قالب رشته‌ها و تخصص‌های دانشگاهی است و قدمتی هم پای شکل‌گیری سنت دانشگاهی دارد. مقطع تاریخی دیگر، که می‌توان سنت دانشگاهی را به نوعی تجلی عملی آن دانست، پیشینه‌ای دیرپا دارد که خط سیر آن را می‌توان در میان افکار فلسفی از اندیشه‌وران یونان تا متفکران مابعد تجدد جستجو کرد. توجه به این سیر تاریخی از این جهت اهمیت دارد که زمینه درک عمیق‌تر میان‌رشته‌ای را فراهم می‌آورد و از سویی مبنایی ضروری برای هرگونه نظریه‌پردازی است.

مروری تاریخی نشان می‌دهد که اندیشه‌های وحدت‌گرا و انسجام‌بخش میان شعبه‌های مختلف دانش را که در خلال آراء مختلف فلسفی مطرح گردیده، می‌توان در چند دیدگاه عمده جای داد. دیدگاه کلان سیستمی، به معنای عام آن، نقطه مشترک نخستین طیف از این اندیشه‌هاست. در این دیدگاه نگاهی سیستمی به عنوان مقوم همگرایی علوم، در جهت ارائه تبیینی هستی‌شناسانه از عالم است که گاه صورتی متافیزیکی و در برهه‌ای صورتی تجربی به خود می‌گیرد. نخستین دیدگاه که می‌توان از آن به "دیدگاه وحدت‌گرای متافیزیکی غیردینی" تعبیر نمود توسط برخی متفکران یونان در نخستین سده‌های تاریخ فلسفه طرح گردیده است. برای این دسته از متفکران، در پس طبیعت بی‌ثبات، الگویی سامان‌مند و با ثبات، همچون مثل افلاطونی، نهفته بود و انسجام میان دانش‌های گوناگون، که حکیم یا فیلسوف مظهر آن بود، با هدف آشکار نمودن چنان الگویی مطمح نظر بود. در واقع برای این دسته از متفکران، الگویی منظم در طبیعت و همچنین در ذهن انسانی قرار داشت و ذهن قادر بود آن الگو را بیشتر از آن چه که در طبیعت نمایان بود به صورتی ایده‌آل بازسازی نماید. ذهن در برابر واقعیت عینی، تا آن درجه اصالت داشت که مجاز به پردازش الگویی ایده‌آل به عنوان حقیقت نهایی و انطباق آن با جهان واقع بود (LeeWelch, 2009).

در سده‌های بعد با گسترش کلام و افکار فیلسوفان مسیحی چون اگوستین و بعدها اکویناس، تبیین متافیزیکی، صبغه‌ای الهی به خود گرفت اما کماکان کارکرد پیشین را در خود داشت. ورای جهان متغیر و چه بسا متناقض‌نما، ساختاری سازمان‌یافته و منظم وجود داشت که تجلی قدرت الهی بود و گردهم‌آیی و پیوندگرایی میان علوم مختلف با قصد رمزگشایی و بازنمایی از نظام الهی بود. از این دیدگاه با عنوان "دیدگاه وحدت‌گرای دینی" یاد می‌شود.

به هر حال هر دو نسخه از وحدت‌گرایی متافیزیکی دانش، بیش از آن که متواضعانه در پی جستجوی الگوی منظم متصور خود در طبیعت باشند، بینش معرفت‌شناختی خود از کائنات را به حقیقت تحمیل می‌نمودند و همین باعث محدود نمودن راه‌های اکتشاف گردید (همان). با

این حال آزاداندیشانی مانند گالیله برای تفسیر تنوع ظاهری طبیعت، که به زعم او تنها به مثابه ماسکی بر وحدت بنیادی تر تلقی می‌شد، انقلاب علمی قرن هفده را به ارمغان آورد که موجب درک عمیق از آنچه که سرانجام ما را قادر به وحدت دوباره با خدا می‌ساخت می‌گردید (Fuller, 2010, 34).

با ظهور رنسانس و اوج‌گیری اندیشه‌های اومانیستی، تبیین وحدت دانش بر عهده خرد انسانی قرار گرفت و یگانگی دانش بیش از آنکه بازتابی از یگانگی عالم باشد نمایانگر وحدت خرد انسانی بود. فولر (Fuller, 2010) معتقد است از نظر تاریخی میان‌رشته‌گی با کاربرد مبتکرانه ریاضی برای گردهم آوردن زمینه‌های ظاهراً متفاوتی از دانش، تحت مجموعه مشترکی از اصول جان گرفت. تمام مسائل با ورود ریاضی برای بحث در واقعیات فیزیکی تغییر کرد و در دوره اولیه نوگرایی اروپا، فیزیک یکی از دو آبشخور اصلی برای میان‌رشته‌گی شد. بینش نیوتنی در باب نظریه اتحاد ماده و حرکت دربرگیرنده همه جهان فیزیکی، با این دورنما پیش رفته بود که طبیعت، ساختارهای مادی مشابهی را در تمام سطوح واقعیت نشان خواهد داد و از این رو تفاوت ظاهری میان رشته‌ها ناپدید خواهد شد. شاید متقاعدکننده‌ترین نمایش این موضوع، قانون کولن درباره نیروی الکتریکی بین دو جسم باردار بود که ملهم از قانون جاذبه عمومی نیوتن (در حرکت سیارات به دور خورشید) بود. در دویست سال گذشته ترمودینامیک، به ویژه از هنگامی که اصول آنتروپی و بقای انرژی قابلیت کاربرد در انرژی و اطلاعات را به دست آورد، موجب چندین شکل از میان‌رشته‌گی شد که زیست‌شناسی مولکولی و نظریه سیستم‌های عمومی دو نمونه از نتایج قرن بیستمی آن است (Fuller, 2010).

به این ترتیب افزایش روزافزون اعتبار علوم تجربی و رواج تجربه‌گرایی موجب شد تا تبیین کائنات بر اساس نظم الهی، به عهده نظریه سیستمی و قوانین ترمودینامیک قرار گیرد و مفهوم سیستم، کانون گردهم‌آیی و ارتباطات رشته‌ای شود. روش تجربی (که به طور عمده از فیزیک اقتباس گردیده است) به عنوان کامل‌ترین الگوی کشف واقعیت، توجیه‌گر همه پدیده‌ها و معیار صدق و کذب دستیابی به حقیقت گردید. قوانین فیزیک به ویژه ترمودینامیک به عنوان کامل‌ترین الگوی تبیین علمی الگوی بسیاری از علوم گردید و در کوششی تحویل‌گرایانه سعی در تبیین موضوعات مورد نظر بر اساس اندیشه فیزیکالیسم داشتند. اثبات‌گرایی به عنوان تبلور استقراء‌گرایی، آغاز و انجام علوم را منحصر به تجربه‌گرایی نمود و "دیدگاه سیستمی تجربی" در صورت‌های گوناگونی همچون نظریه آشوب (Chaos Theory)، نظریه هم‌رویدادی (Consilience Theory) و

نظریه پیچیدگی (Complexity Theory) به تبیین پدیده‌ها پرداخت. به هر روی اندیشه‌های سیستمی اکنون نیز یکی از نظریه‌های رایج تبیین میان‌رشتگی، به ویژه در علوم طبیعی است. بررسی تفصیلی آراء فلسفی و فرض‌های معرفتی جریان‌های معرفت‌شناسی فوق که به طور موجز به آنها اشاره شد نشان می‌دهد که سه ویژگی جزم‌اندیشی، ثنویت‌گرایی و مطلق‌گرایی سه صفت بارز در هر سه دیدگاه سیستمی است. در هر سه دیدگاه، الگویی خاص به گونه‌ای جزم‌گرایانه بر واقعیت تحمیل می‌گردد. میان دنیای ساخته ذهنی و واقعیت عینی نوعی دوگانه‌گرایی و تفکیک ایجاد گردید. تلاش‌های ذهنی خواه تبیین متافیزیکی و خواه روش علمی، به گونه‌ای مطلق‌گرایانه، حقیقتی مسلم پنداشته شده بود که این هر سه مصداقی از تحویل‌گرایی در مواجهه با واقعیت‌اند.

به هر تقدیر اندیشه‌های بشری بنایی است که بر اساس یکدیگر ساخته می‌شوند و هر مکتب فکری در پیشرفت آن سهم خود را می‌پردازد. به همین منوال با آشکار شدن خلاءها در اندیشه‌های سیستمی که یکی از بارزترین اندیشه‌های وحدت دانش در عصر تجدد است، افکار مابعد تجدد در انتقاد به محدودیت‌های نظم‌های متافیزیکی و چیرگی روش علمی، سر برآورد. از دیدگاه مابعد تجدد، سازمان رشته‌های علمی گونه‌ای استیلا و تحمیل قدرت (به تعبیر فوکویی) بر سر دانش است و میان رشتگی، بازبینی این ساختارها را به عهده دارد (Agyros, 1991, p2). تفاوت، تنوع، تضاد، نا اطمینانی و تحمل ابهام از صفات ذاتی پیچیدگی است که مفهومی ملازم با میان‌رشتگی است و از آموزه‌های مابعد تجدداند و سرانجام کثرت‌گرایی، مفهومی کلیدی در معرفت‌شناسی کنونی میان‌رشته‌ای است. پیچیدگی به عنوان صفت بارز هستی، تحمیل جزم‌گرایانه حقیقت را بر نمی‌تابد بلکه با ترکیب چشم‌اندازهای رشته‌ای، با واقعیت تعامل می‌کند و لازمه چنین تعاملی صرف نظرکردن از پایداری سنتی معرفت است. در واقع پویایی و تحول از ویژگی‌های پیچیدگی است که معرفت‌شناسی ایستا از درک آن ناتوان است.

از نگاه مابعد تجدد‌گرایانی همچون لیوتار (liotar, 1984)، جهان آن چنان پیچیده است که روایت‌های بزرگ متحدکننده رشته‌ای دیری است زایل شده‌اند و از این‌رو ما به سرگردانی در حفره‌های دانش محکوم هستیم و بر این مبنا میان‌رشته‌گرایان به مثابه جهان‌گردانی هستند که در پی کنجکاوی به سرزمین‌های دیگر قدم نهاده‌اند. همچنین به تعبیر رورتی (۱۹۸۹) در غیاب مهارکننده‌هایی با ثبات، جهان فرهنگی انسان، به طرز ظریفی انعطاف‌پذیر شده است و در واقع

میان‌رشتگی نوعی بازتوصیف از جهانی است که در آن به کارگیری هر نوع زبان رشته‌ای مجاز است (Agyros, 1991, 2).

به این ترتیب طیف دیگری از اندیشه‌های وحدت دانش که می‌توان از آن به دیدگاه "میان‌رشتگی کثرت‌گرایانه" تعبیر نمود به ظهور می‌رسد. اگر در نگاه سیستمی، همگرایی دانش برای دستیابی به توصیفی از واقعیت، به سیستم‌ها ارجاع می‌یابد، در اندیشه مابعد تجدد اساساً دانش مسئولیتی در قبال کشف حقیقت ندارد و این کثرت‌گرایی نسبی‌گرا است که دانش‌های گوناگون را مجاز می‌شمارد تا گرد هم آیند.

با نگاهی به سیر تاریخی می‌توان دریافت که رویکرد میان‌رشته‌ای به علم، واپسین پاسخ عصر ما به پرسش از چیستی و چگونگی وحدت دانش است. اما این روند ادامه دارد و می‌توان پیش‌بینی نمود که در آینده صورت‌های محتمل دیگری از وحدت دانش ظهور نماید و هر صورت، ضمن دارا بودن ویژگی‌های خاص خود عناصری از صورت‌های پیشین را در خود دارد. همان گونه که در سال‌های اخیر شاهد ظهور میان‌رشتگی واقع‌گرا هستیم. این دیدگاه ضمن تأکید بر حل مسئله، به تدریج تمایزاتی از دیدگاه‌های ما بعد تجدد بروز داده است. روایت اخیر میان‌رشته‌گرایی مسئله‌مدار، به واقع‌گرایی و امکان فهم روبه‌پیشرفت از واقعیت، که تلفیق دیدگاه‌های مختلف آن را میسر می‌سازد روی آورده است. برطبق دیدگاه اخیر چشم‌اندازهای کل‌نگر و محاوره‌ روبه‌پیشرفت دانش، امکان دستیابی به عینیت را بیشتر و سوگیری‌ها را کاهش می‌دهد و پیوندهای علی پیچیده را نمایان‌تر می‌سازد. بدیهی است چنین معرفت‌شناسی از جهات بسیار با فرض‌های مابعد تجدد فاصله دارد. در این نسخه با این که هستی‌شناسی مورد توجه بیشتری قرار گرفته است اما همچنان نقطه عطف آن حل مسئله است که قرابت‌هایی با نوع‌مگرایان دارد (Szostak, 2008).

فلسفه صدرا و رویکرد میان رشته‌ای

درباره حکمت متعالیه باید گفت این مکتب فلسفی به لحاظ خصایصی که دارد زمینه مناسبی را برای تبیین اندیشه وحدت دانش فراهم می‌آورد. هرگاه رویکرد میان‌رشته‌ای را برآیند گرایش‌های مختلف وحدت‌گرا به علم در نظر بگیریم که هر یک از آراء در سیر تاریخ در پیدایش آن سهیم بوده و زمینه‌ساز آن بوده‌اند، به گونه‌ای قابل توجه، آموزه‌های وحدت‌گرایانه فلسفه ملاصدرا نیز دارای سیر تاریخی مشابهی است. " هنگامی که نظری به پیشینه فکری ملاصدرا می‌اندازیم نه قرن کلام، فلسفه و عرفان اسلامی را مشاهده می‌کنیم که در قرون اولیه

به عنوان رشته‌های علمی مستقلی گسترش یافتند و به تدریج... در حالی که به یکدیگر نزدیک می‌شدند بی وقفه ... یکپارچه‌تر می‌شدند. ... ملاصدرا در حالی که دیدگاه‌های مختلف فکری را کاملاً در خود جذب می‌کرد سنتز و وجهه فکری جدیدی، یعنی حکمت متعالیه را آفرید که صرفاً نه یک التقاط‌گرایی و کنار هم گذاشتن نظریه‌ها و نگرش‌های مختلف بلکه مکتب جدیدی بود مبتنی بر تفسیر تازه‌ای از حقایق سنتی " (نصر، ۱۳۸۷، ۴۷). اگر در این پرتو نگریسته شود، ملاصدرا یکی از عالی‌ترین دستاوردهای تقریباً یک هزاره حیات تعقلی را عرضه می‌کند و در شکلی بی‌پرده وحدتی را از نو بیان می‌کند... (همان، ۴۸).

مهم‌ترین ویژگی معرفت‌شناسی صدرایی ورود بحث علم به عرصه مباحث وجود است. این موضوع پیامدهای مهمی به ویژه در تبیین شناخت دارد که یکی از مهم‌ترین آنها پیوند عمیق هستی‌شناسی با معرفت‌شناسی است. فلسفه صدرایی بر چند بنیان اصلی شامل اصالت وجود، وحدت تشکیکی وجود، وحدت شخصیه وجود، حرکت جوهری و مبانی فرعی‌تری همچون وجود رابط، قیام صدور نفس، وجود ذهنی و علم حضوری و حصولی استوار است. برای درک جهانی که صدرا ترسیم می‌کند و نیز دیدگاه معرفت‌شناسی وی، علاوه بر درک عمیق هریک از مبانی لازم است آنها را در ارتباط با یکدیگر مورد ملاحظه قرار داد. بر این اساس استنباط مبانی رویکرد میان‌رشته‌ای از دیدگاه فلسفی ملاصدرا مستلزم ارائه تصویری از فلسفه و به ویژه معرفت‌شناسی صدرایی است که مجال آن در این نوشتار نیست و آگاهی از این موضوع به کتاب‌ها و مقالات مفصلی که در این زمینه موجود است ارجاع داده می‌شود. با این حال در خلال بحث در حد ضرورت به موارد مربوط اشاره می‌شود.

اکنون باید دید در میان آراء مختلف، دیدگاه‌های معرفت‌شناسی صدرا چه تبیینی از رویکرد میان‌رشته‌ای به عنوان صورتی از وحدت دانش به دست می‌دهد. ارائه چنین تبیینی در گرو توجه به وجوه مختلفی از موضوع است. مهم‌ترین وجه قضیه، توجه به منشأ آن و پاسخ به این پرسش است که اساساً چه پیش‌فرض‌های فلسفی منتج به چنین نگاهی به دانش می‌شود؟ وجه دیگر قضیه که ناظر به ضرورت عملی است، به این موضوع مربوط می‌شود که چه ضرورتی موجب جستجوی دانش میان‌رشته‌ای و رسیدن به این گونه از معرفت می‌شود؟ چگونگی نیل به دانش میان‌رشته‌ای بعد دیگری است که به فرایند کسب چنین دانشی می‌پردازد. سرانجام این که این رویکرد به دانش چه موضعی نسبت به حقیقت و امکان دسترسی به آن دارد. با توجه به این مباحث اساسی، تبیین رویکرد میان‌رشته‌ای در چهار محور اصلی زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

- اساس و منشا (هستی‌شناسی - معرفت‌شناسی) میان‌رشته‌ای
 - ضرورت شناخت میان‌رشته‌ای
 - فرایند شناخت میان‌رشته‌ای
 - ارزش شناخت میان‌رشته‌ای
- در ادامه، هریک از محورهای دیدگاه معرفت‌شناسی صدرایی تشریح و اصول مستخرج از آن ارائه می‌شود.

اساس و منشا (هستی‌شناسی - معرفت‌شناسی) میان‌رشته‌ای

به گفته کلاین (Klein, 1990, 21) هر کوششی برای درک مفهوم میان‌رشته‌ای در منشأ آن نهفته است. اساس میان‌رشته‌ای تلفیق، پیوند و انسجام بخشی به مفاهیم و نظریه‌های مختلف در حوزه‌های متفاوت دانش است و پرسش از منشأ میان‌رشته‌ای ناظر به بنیان و اساس آن پیوند است. چنان که اشاره شد در حال حاضر پاسخ به این پرسش‌ها به طور عمده معطوف به تبیین‌های سیستمی و مسئله‌مدار است.

مروری بر تفکرات میان‌رشته‌ای آشکار می‌سازد که در تمام دیدگاهها و تبیین‌هایی که از میان‌رشته‌ای به عمل آمده، از دیدگاه‌های متافیزیکی که آشکارا از ساختاری منظم نهفته در ظاهر کائنات سخن می‌گوید تا دیدگاه‌های تجربی که سعی در تبیین جهان از دیدگاه سیستمی و مطابق با قوانین ترمودینامیک دارد و تا دیدگاه‌های عملگرا و نوعملگرا که معطوف به مسئله است، همه در اساس به نوعی مسبوق به تبیینی از ماهیت واقعیت و جهان خارجی‌اند. بر این اساس منشأ میان‌رشته‌ای در گُنه خود مسئله‌ای هستی‌شناختی و به طور عمده برخاسته از تصویری است که از جهان ارائه می‌شود. از همین رو برای تبیین منشأ میان‌رشته‌ای از دیدگاه صدرایی نیز لازم است به تصویری که این مکتب فلسفی از جهان و هستی ارائه می‌دهد رجوع شود.

همان‌گونه که اشاره شد مبنای هستی‌شناسی صدرایی اصالت وجود و به دنبال آن وحدت وجود است و کیفیت چنین نگاهی به هستی در معرفت‌شناسی میان‌رشته‌ای به اندازه‌ای تعیین کننده است که می‌توان از آن به عنوان منشأ میان‌رشته‌ای یاد کرد و از همین رو میان‌رشته‌ای در عمیق‌ترین وجه آن به وحدت وجود باز می‌گردد.

محوریت اصالت وجود به گونه‌ای است که همه عناصر و احکام فلسفی وی مبتنی بر آن است. "ان حقیقه کل شیء هو وجوده الذی یترتب به علیه آثاره و احکامه" (صدر، ۱۳۶۳، ۹)

"ما از هر واحد حقیقی عینی در محیط ذهن خود دو چیز درک می‌کنیم و آن چیزی که هستی را برایش اثبات می‌کنیم ماهیت است و خود هستی را وجود می‌نامیم. تمام واقعیاتی که جهان خارج (از ذهن) را پر کرده‌اند مصادیق وجودند" (مطهری، ۱۳۷۴، ۲۳۶). "مفهوم وجود (هستی) مفهوم بدیهی‌التصوری است که از فرط وضوح در درک آن کاملاً از تعریف و تشریح بی‌نیازیم با این حال به حقیقت هستی که خود به هر چیز، حتی به ادراک و نیروی ادراک، احاطه دارد، نمی‌توان احاطه یافت و از آنجا که حقیقتی کاملاً بسیط است، تعریف‌پذیر هم نیست" (حائری، ۱۳۸۴، ۱۹).

حقیقت یگانه وجود در عین بساطت و یگانگی دارای مراتبی (متکثر) است. به این معنی که واقعیاتی که جهان را تشکیل داده‌اند در یک امر حقیقی یعنی وجود، اشتراک دارند، اما میزان بهره‌مندی آنها از وجود یکسان نیست و این موجب کثرت است.

"اعلم أن للاشیاء فی الموجودیة ثلاث مراتب...." (صدرالمألهین، ۱۳۶۸، ۳۲۷)

بر این اساس آنچه موجب کثرت است همان است که موجب وحدت است و به اصطلاح وجه اختلاف و اشتراک مغایر یکدیگر نیستند بلکه از یک سنخ‌اند. بنابر این شدت و ضعف و کمال و نقصان در وجودات متکثر، مربوط به یک حقیقت واحد است که خود وجه اشتراک است. این نحو توصیف کثرت یکی از بنیان‌های هستی‌شناسی صدرایی است که از آن به "تشکیک در وجود" یاد می‌شود (عبودیت، ۱۳۸۵، ج ۱، ۸۲). این نوع اختلاف یا کثرت منحصر به وجود است و ماهیات (عالم مفاهیم) به نحو عرضی یا ذاتی با هم اختلاف دارند که حقیقی نیست و تنها در ذهن امکان‌پذیر است. از آنجا که این نوع تکثر شامل تمام واقعیات می‌شود می‌توان قائل به نظام تشکیکی هستی شد که در آن همه واقعیات در عین حال که در وجود مشترکند اما در بهره‌مندی از آن مختلفند. این نحو کثرت در وجود به طور عمده تفاضلی است. یعنی نوعی سلسله مراتب طولی که در آن هر موجود نسبت به مرتبه فروتر از خود کامل‌تر و نسبت به مرتبه فراتر از خود ناقص‌تر است تا به واجب بالذات می‌رسد که کامل‌تر از آن قابل تصور نیست. البته تشکیک به نحو عرضی نیز مطرح است. مانند اختلاف مولکول‌های آب، که در آن تفاضل مطرح نیست بلکه اساس آن تفاوت در جوهر است.

هر ماهیتی از عالم طبیعت با چهار نحو وجود موجود است. وجود طبیعی محسوس که همان وجود خاص اوست؛ وجود مثالی؛ وجود مجرد عقلی و وجود الهی که وجود برتر است. بر این اساس هر ماهیتی با انحائی از وجود قابل تحقق است، هم با وجود خاص خود و هم با هر وجود دیگری که کامل‌تر از وجود خاص ماهیت است. بنابراین حقیقت خارجی وجود، حقیقت واحد ذومراتبی است که منطبق بر سلسله متفاضل حقایق وجودی است. هر حقیقت وجودی،

وجود خاص ماهیت خود و وجود برتر همه ماهیاتی است که وجود خاص آنها در مراتب مادون جای دارند. هر چه وجودی اعلی و اشرف و برتر باشد، جامع‌تر است. یعنی وجود جمعی ماهیات بیشتری است و ماهیات بیشتری با آن موجودند. به عکس هرچه وجودی فروتر و ضعیف‌تر باشد جامعیت کمتری دارد و ماهیات کمتری با آن موجودند (عبودیت، ۱۳۸۵، ج ۱، ۹۰). به همین منوال هرچه وجودی برتر باشد، بساطت و وحدت بیشتری دارد و هرچه فروتر و ضعیف‌تر باشد بساطت و وحدت آن کمتر و ترکیب و کثرت آن بیشتر است.

بر این اساس هستی، واحد ذومراتبی است که در ذات خود شامل وحدت اشیاء و پدیده‌های متکثر است. شناخت از این حقیقت واحد و منسجم و در عین حال متکثر و پیچیده، در هر مرتبه ناظر به بخشی از این پیچیدگی است که بالتبع ناظر به بخشی از حقیقت است و نه تمام آن. بنابراین فهم حقیقت نیز تشکیکی است و هرچه ادراک در سلسله مراتب هستی ارتقاء یابد به حقایق بیشتری اشراف می‌یابد.

یک پیامد مهم وحدت وجود، آن است که موضوع معرفت را به کل هستی گسترش می‌دهد و زمینه‌ای برای دیدگاهی کل‌گرایانه به دانش فراهم می‌کند. هستی دارای مراتب و وجوه مختلف است و هر چشم‌انداز ناظر بر وجهی از هستی، ناگزیر حاوی نوعی تحویل‌گرایی است و بالتبع فهمی ناقص است. هر مرتبه از ادراک، سهمی از حقیقت را به همراه دارد و برای دستیابی هرچه بیشتر و کامل‌تر به حقیقت لازم است پیوندهای معرفتی بیشتری برقرار شود. تفاوت شناخت رشته‌ای و میان‌رشته‌ای در انطباق آنها بر مراتب وجودی و وجوه مختلف حقایق است. شناخت رشته‌ای ناظر به وجودات متکثر بیشتر و مرتبه پایین‌تری از شناخت است و شناخت میان رشته‌ای، به دلیل تلفیق دیدگاه‌های رشته‌ای، از وحدت بیشتری برخوردار است و از همین رو منطبق بر مرحله بالاتری از ادراک است که می‌تواند متضمن حقیقت بیشتری باشد. بنابراین ادراک بر حسب آن که بر چه مرتبه‌ای از وجود منطبق باشد به همان اندازه از حقیقت بهره‌مند است و تفاوت هر یک از شناخت‌های رشته‌ای و میان‌رشته‌ای در انطباق آنها بر مراتب وجود است. بر این اساس می‌توان از **ابتناء معرفت بر وحدت تشکیکی وجود** به عنوان بنیادی‌ترین مقوم شناخت میان‌رشته‌ای یاد کرد.

ضرورت رویکرد میان رشته‌ای

این محور با محور قبل قرابت فراوانی دارد. اما وجه تمایز آنها در این است که محور قبلی نوعی مبنای هستی‌شناسی را برای میان‌رشته‌ای فراهم می‌آورد و این محور بیشتر معطوف به

معرفت‌شناسی است. هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی در تمام مکاتب فلسفی به نوعی با یکدیگر آمیختگی دارند اما شدت این آمیختگی در مکتب صدرا به موجب مساوقت علم با وجود به نحوی بارز یکی از ویژگی‌های حکمت متعالیه است. پرسش اساسی دوم فراروی میان‌رشتگی در واقع ناظر به ضرورت عملی چنین رویکردی به دانش است.

ضرورت نگاه کل‌گرایانه میان‌رشته‌ای به دانش از دیدگاه حکمت متعالیه، برخاسته از دو بعد از معرفت، نخست پدیدارها به عنوان موضوع شناخت و دیگری انسان به عنوان فاعل شناسا است.

در نظام هستی‌شناسی صدراپی بهره‌مندی پدیدارها از هستی تشکیکی است و منطبق با آن شناخت نیز تشکیک‌مند است. بر حسب هستی‌شناسی صدراپی موجودات امکانی در سه عالم مترتب بر یکدیگر یعنی عالم طبیعت، عالم مثال و عالم عقل موجودند و فرایند ادراکی نیز منطبق با آن دارای سه مرتبه حسی (طبیعی)، خیالی و عقلی است.

"فبالحقیقة الادراک ثلاثة انواع، كما ان العوالم ثلاثة....." (صدرالمآلهین، ۱۳۶۸، ج ۳، ۳۶۰)

"والمشاعر الادراکیة منحصرة فی ثلاثة، الحس و التخیل و التعقل....." (صدرالمآلهین، ۱۳۶۰، ۲۲۵)

بر این اساس نظام سلسله مراتبی از شناخت وجود دارد که در عین تفاوت با یکدیگر پیوندی ذاتی دارند و در این سلسله مراتب تفاضلی، شناخت در هر سطح ضمن این که مترتب بر سطوح پایین‌تر است، به آن سطوح قابل تحویل نیست. شناخت مراتب پایین در مراتب بالا مندرج است اما شناخت در مراحل بالا قابل تحویل به مراتب پایین‌تر نیست. طبیعت مرتبه نازله‌ای از هستی است و گرچه شناخت از این مرحله آغاز می‌شود، اما انحصار شناخت به عالم حس و تجربه نوعی تحویل‌گرایی محسوب می‌شود.

علاوه بر نظام تشکیکی هستی، بعد دیگری که به پیچیدگی جهان می‌افزاید حرکت جوهری است. جهانی که صدرا ترسیم می‌کند کل به هم پیوسته‌ای است که مدام درحال تحول از قوه به فعل است. هستی، وجود سیالی است که هر جزء آن در مرتبه و موضع خود هستی می‌یابد و حادثه‌ای است که هر آن اتفاق می‌افتد و در حال تجدید هویت است. اصول وحدت وجود، نظام تشکیکی وجود و حرکت جوهری، هستی متحول و متشکیکی را تصویر می‌کنند که غفلت از آن به شناختی مخدوش منجر می‌شود. نظام هستی متشکل از همبستگی‌ها و روابط بسیار پیچیده در بین مراتب و آنات وجود است. "در واقع وجود چیزی نیست جز رابطه و تحول و هر پدیده تنها در ربط با یک کل به هم پیوسته موجود می‌شود. بر این مبنا شناخت هر پدیده مستلزم

شناخت رابطه‌هاست و هر چه ناظر به رابطه بیشتر باشد به حقیقت نزدیک‌تر است" (دهباشی، ۱۳۸۶، ۲۰۲).

از دیدگاه صدرا علم مانند وحدت و فعلیت از صفات وجود است و در واقع علم و شناخت مساوق وجودند به طوری که وجود داشتن مستلزم داشتن شعور و ادراک است. انسان به عنوان فاعل شناخت، جزئی از هستی پیچیده و متحولی است که صدرا توصیف می‌کند و میان انسان و عالم هستی جدایی نیست. نقطه عطف این اشتراک همان وجود است. از بعد معرفت‌شناسی، نفس انسان قبل از هر معرفتی، وجود را که حقیقت هستی است درک می‌کند. چنین درکی نوعی معرفت پیشینی و به تعبیر صدرا فهمی بسیط از حقیقت مطلق است که لازم است در سیر استکمالی به فهمی مرکب و واجد خودآگاهی بدل شود.

" ان العلم کالجهل قد یکون بسیطاً و هو عبارة عن ادراک شیء مع الذهول عن ذلک الادراک و عن التصدیق بان المدرک ماذا و قد یکون مرکبا و هو عبارة عن ادراک شیء مع الشعور بهذا الادراک و بأن المدرک هو ذلک الشیء" (صدرالمألهین، ۱۳۶۸، ج ۲، ۱۱۶)

نفس در عالم طبیعت و محسوسات نضج می‌گیرد و با طی حرکت جوهری در مراتب وجود استعلا می‌یابد. شناخت که حاصل حیث التفاتی نفس به پیوندهای وجود است این سیر استکمالی را میسر می‌کند. اما آن چه که این التفات به غیر را موجب می‌گردد، گرایش انسان به نامحدود و وجود مطلق است که فصل میان انسان و سایر موجودات است. این ارتباط وجودی و کشش به سوی نامحدود، انسان را در طریق استعلا به پیش می‌رانند. به این ترتیب ضرورت وجودی انسان رسیدن به مرتبه عقل و مستلزم سیر از عالم کثرت و نیل به عالم وحدت است و این خود در گرو درک مرتبتی پیوندهای ذاتی وجودات و درک حقیقت در کلیت و پیچیدگی خود است.

تحول بعد مهمی از پیچیدگی هستی است که هستی را قابل فهم می‌کند. لذا برای شناخت پدیده‌ها باید تحول و تغییرات را به عنوان بعدی مهم لحاظ نمود. نظام سلسله‌مراتبی وجود تحت تأثیر تحول است و از این لحاظ تحول و رابطه در هم تنیده‌اند. استکمال وجودی نفس نیز خود، نتیجه تحول در شناخت است و شناخت چیزی جز انکشاف پیوندها و تحولات نیست. به طوری که هر پدیده صرف نظر از پیوندها و مرتبه وجودی خود و به بیانی در حالت ایستایی (به فرض محال) قابل شناخت نیست. از آنجا که هستی یک کل درهم تنیده و متحول است، شناخت مستلزم درک این درهم تنیدگی است. شناخت بر حسب رشته‌ها این کاستی را دارد که روابط را محدود می‌سازد و لذا افق شناخت را محدود می‌کند. شناخت میان‌رشته‌ای به

دلیل توجه به گستردگی پیوندها، شناخت را ارتقا می‌دهد. از آنجا که درک پیوندها، به وحدت و جامعیت نزدیک‌تر است لذا شناخت میان‌رشته‌ای با هم‌افزایی وحدت و جامعیت به حقیقت نزدیک‌تر است. بنابراین هرچه شناخت در مرتبه بالاتری باشد، هستی برای شناخت در دسترس‌تر است. چرا که به حقیقت آن نزدیک‌تر است. هرگاه از نظام تشکیکی وجود و حرکت جوهری به پیچیدگی نظام هستی تعبیر نماییم. بر اساس آن می‌توان از "اصل استلزام معرفت به ادراک پیچیدگی هستی" به عنوان اصلی که ناظر به ضرورت شناخت میان‌رشته‌ای است سخن گفت.

مهم‌ترین انتقاد مابعد تجدد از دیدگاه‌های سیستمی، تحویل‌گرایی است. تحمیل حقیقتی ثابت، مسلم و پیشینی و حتی چارچوبی ثابت به نام روش علمی همه، نوعی تحویل‌گرایی است. به نظر می‌رسد اندیشه‌های نسبی‌گرا و کثرت‌گرا از جهتی خود نیز به تحویل‌گرایی دچار شده‌اند. اصل استلزام معرفت به درک پیچیدگی خود پیامدهایی دارد که مهم‌ترین آن طرد ایستایی در شناخت است. از آنجا که در این تبیین از معرفت، حقیقت، ثابت و پیشینی فرض نمی‌شود، لذا شناخت استکمالی نفس خود مستلزم پویایی است. چنین شناختی تا حد ممکن در دام تحویل‌گرایی دچار نمی‌شود. از سویی همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد آن چه که اکنون بیش از هر چیز ضرورت دانش میان‌رشته‌ای را به میان آورده و مشروعیت می‌بخشد مواجهه ناگزیر انسان با مسائلی است که فراتر از حیطه شناخت رشته‌ای است و اساساً بر حسب عملگرایی و نوع‌گرایی معاصر، "این مسئله است که به انسان هویت می‌دهد" (باقری، ۱۳۸۷، ۱۴۵). اما برحسب معرفت‌شناسی حکمت متعالیه، تعالی نفس انسان در گرو شناخت است و شناخت ناظر به پیچیدگی هستی است. لذا استلزام معرفت به درک پیچیدگی، ذاتی شناخت محسوب می‌شود و تحمیلی بیرونی و ناشی از ضرورت حل مسئله نیست.

فرایند شناخت میان‌رشته‌ای

رویکرد میان‌رشته‌ای به دانش، سنخی از شناخت است که از شناخت رشته‌ای متمایز است. در این مقام پرسش این است که چه تبیینی از فرایند شناخت منجر به این سنخ از شناخت می‌شود؟

در معرفت‌شناسی صدرایی کثرت معرفتی به دو شکل طولی و عرضی قابل تصور است. کثرت طولی بیش از هر چیز بر اساس هستی‌شناسی تشکیکی و عوالم سه‌گانه، به طور عمده موجب پدید آمدن سه نوع ادراک حسی (تجربی)، خیالی و عقلی است. در این سلسله مراتب

تفاضلی، ادراک بشری اساسی مشترک دارد اما برحسب مرتبه وجودی پدیدارها و نحوه ارتباط نفس با آنها متکثر می‌شوند.

شناخت، تبادل میان وجودهاست. در ایده‌ای واقع‌گرایانه شناخت از ارتباط حسی با عالم آغاز می‌شود و نفس در بستر این تبادل پدید می‌آید. پس از آن قوه خیال با ظرفیت خلاقه خود زمینه‌ساز ارتباط میان حس و عقل است. با این حال قوای حسی و خیالی هیچ یک قابلیت دریافت شناخت را ندارند بلکه تنها زمینه‌ساز و به اصطلاح ابزار مُعِدّه شناخت هستند. فعالیت شناختی در نفس صورت می‌گیرد و نفس در هر مرحله، از ابزارهای متناسب آن مرحله بهره می‌برد. اما ذهن پس از پدیدایی و کسب توانایی، خود قادر به خلاقیت است. به این معنی که منعکس‌کننده آینه‌ای جهان خارج نیست بلکه به نحوی نقشی سازنده در شناخت دارد. به این ترتیب، شناخت نه منحصر می‌شود به عالم طبیعت به عنوان سرچشمه شناخت و نه محدود می‌شود به ذهن به عنوان سازنده معرفت، بلکه حاصل آن در کنش و پیوند میان وجودهاست. میان نفس و عالم پدیده‌ها جدایی نیست و شناخت، درک فزاینده کلیتی است که خود مشاهده‌کننده نیز جزئی از آن است. برای ادراک، سه مرتبه حسی، خیالی و عقلی، منطبق بر عوالم وجود، بر یکدیگر مترتب هستند و ادراک مستلزم طی آن مراتب است و هر مرتبه با مرتبه بالاتر از خود قوام می‌یابد.

" فاعلم ان لاشیء من الادراک الحسی الا و قوامه بالادراک الخیالی و لا شیء من التخیل الا و قوامه بالتعقل... " (صدرالمتألهین، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۲۰۴)

اما خاصیت عالم حس کثرت و درک جزئیات است. یعنی شناخت از مرتبه شناخت شخصی (جزئی) آغاز می‌گردد و سپس به مرحله عقل که مقام تجرد، بساطت و وحدت است نائل می‌شود. بنابراین از یک سو نیل به مرحله عقلی مستلزم مرحله حسی است و از سوی دیگر مرحله حس و خیال نیز جز با مرحله بالاتر یعنی عقل قوام نمی‌یابد. بنابراین مراحل حسی و عقلی لازم و ملزوم یکدیگرند و بدون هریک شناخت ممکن نیست و بر این مبنا شناخت جزئی و کلی مستلزم یکدیگرند. بر این اساس یکی از اصول شناخت میان‌رشته‌ای **تلازم ادراک جزئی و کلی** است.

شناخت میان‌رشته‌ای به دلیل پیوند میان بینش‌های مختلف رشته‌ای در مرتبه بالاتری از شناخت رشته‌ای قرار دارد. اما برای رسیدن به ادراکات کلی ابتدا شناخت جزئی لازم است و از این رو شناخت رشته‌ای و میان‌رشته‌ای با یکدیگر ملازم‌اند. این اصل از این جهت اهمیت دارد که گاه مباحث میان‌رشته‌ای به منزله گذر از رشته‌گرایی یا کاهش اهمیت آن تلقی می‌شود.

علاوه بر این انحصار شناخت، به شناخت رشته‌ای خطر نوعی مغالطه منطقی با عنوان مغالطه کنه و وجه را در پی دارد که نمونه‌های آن در تاریخ اکتشافات علمی قابل مشاهده است. "در این نوع مغالطه وجهی از وجوه شیئی، تمام ذات و کنه پدیده تلقی می‌شود و به عبارت دیگر واقعیتی در ظاهر و صفتی از بستر خود منحرف شده، خصوصیتی باطنی قلمداد می‌گردد" (نبوی، ۱۳۸۴، ۲۷). وایتهد در همین باره تصریح می‌کند: "گاه دانشمندان علوم طبیعی در مقام مطالعه یک پدیده به خصوصیت و صفتی دست می‌یابند که رابطه نزدیک و تنگاتنگی با آن پدیده دارد و به عبارت دیگر، صفت مزبور خصوصیت ضروری و ذاتی با آن پدیده است. از آنجا که در هر پژوهشی، دانشمندان با یک یا چند وجه شیء - و نه تمام وجوه آن - سروکار دارد همیشه امکان ارتکاب مغالطه مزبور وجود دارد. به این معنا که فرد آن صفت و خصوصیت ضروری و ذاتی مورد مطالعه را وجهه تام و تمام شیء تلقی می‌کند" (وایتهد، به نقل از نبوی، ۱۳۸۴).

اما کثرت عرضی به طور عمده مربوط به حوزه شناخت حصولی و به ویژه وجه تصدیقی شناخت (حوزه مفاهیم) است. حاصل برخورد نفس با عالم محسوسات در وهله نخست پیدایش بدیهیات و سپس بر اساس آنها تشکیل معقولات ثانیة فلسفی است که منجر به کثرت شناخت می‌شود. "بر حسب نظرات صدرا کثرت معلومات با نظر به بساطت نفس نمی‌تواند از خود نفس منشأ بگیرد. به این معنی که نفس نه منشأ کثرت معلومات و نه پذیرنده آن است. بلکه تنها راه توجیه آن کثرت آلات حسیه است. در فرایند شناخت کثرت آلات حسی، تعدد احساسات جزئی و تشکیل بدیهیات اولیه و قیاسهای پس از آن موجب پدید آمدن علوم مختلف بشری و کثرت عرضی علوم است" (طباطبایی و مطهری، ۱۳۸۹، ۲۴۵).

بدین ترتیب هم از جنبه کثرت طولی و هم عرضی با کثرت روش‌های شناخت مواجه هستیم. بدیهی است که مسیرهای مختلف شناخت منجر به معرفت‌های متعدد می‌شود که آن را می‌توان نتیجه عطف توجه به وجوه مختلف یا مراتب وجودی مختلفی از یک پدیده دانست. اما آیا فرایند حصول به کثرت معرفتی در دیدگاه صدرا به نسبی‌گرایی منتهی می‌شود؟ بر اساس اصل وحدت وجود و وحدت شخصیه وجود، از آنجا که حقیقت واحد است و نمی‌تواند متکثر باشد کثرت معرفتی، در فلسفه صدرا پذیرفتنی نیست.

"بر اساس اصول وجود رابط معلول، امکان فقری و نیز وحدت شخصیه وجود اساساً هیچ پدیده‌ای به عنوان وجود مستقل قابل درک نیست بلکه هر پدیده‌ای به منزله شأنی از شئون وجود مستقل (واجب بالذات) قابل درک و متصف به وصف است. بر این اساس واقعیت واحد است و همه موجودات در مرتبه وجودی خود شأنی از شئون واجب بالذات هستند که یک

حقیقت واحد است" (عبودیت، ۱۳۸۵، ج ۱، ۲۳۸). وجود، حقیقت واحد مشکک است. بنابر این گرچه معرفت می‌تواند در مراتب وجود متکثر باشد اما در حقیقت واحد آن نمی‌تواند دارای کثرت باشد. بر این اساس بر حسب کثرت عرضی و نیز طولی که اقتضاء آنها استفاده از روش‌های مختلف است، نخست، معرفت‌های مختلف حاصل می‌شود اما از آنجا که سیر شناخت بر حسب مراتب متفاضل معرفتی است و هر مرتبه نسبت به مراتب پایین‌تر، از بساطت بیشتری برخوردار است، روند صعودی معرفت به طور فزاینده‌ای به سوی همگرایی است تا در نهایت به حقیقت واحد منتهی شود. به این ترتیب می‌توان به کثرت روشی و معرفتی و همگرایی فزاینده معرفتی به عنوان یکی از اصول مهم رویکرد میان‌رشته‌ای اشاره کرد.

بنا بر اصل فوق از آنجا که در نظر صدرا، حقیقت واحد است، اساساً روند معرفت رو به سوی همگرایی و پیوند دارد. معرفت‌شناسی صدرا با پذیرش کثرت روشی و در مسیر پیوند میان معرفت‌های حاصل، به همگرایی مرتبتی معرفتی و در نهایت به وحدت معرفتی منجر می‌شود. با این حال کثرت در علوم که حاصل تعاطی کثرت طولی و عرضی معرفت است در مراتبی به کثرت وجود و در مراتبی به کثرت مفهومی ناظر است و مغایرتی با وحدت وجود ندارد. پیداست این سنخ از معرفت به نحو اساسی هم از تحویل‌گرایی تجربه‌گرا و هم از تحویل‌گرایی نسبی‌گرایانه متمایز می‌شود و از سوی دیگر با ارائه فرایندی پویا در کسب معرفت و پذیرش کثرت روشی و معرفتی اولیه، از جزم‌اندیشی و مطلق‌گرایی نیز به دور است.

ارزش شناخت میان رشته‌ای

محور چهارم به ارزش شناخت میان‌رشته‌ای مربوط می‌شود. مراد از ارزش، میزان کاشفیت از حقیقت است. ابتدا باید یادآور شد موضوع ارزش شناخت در فلسفه صدرا، بحث دامنه‌داری است که در اینجا قصد پرداختن به آن نیست بلکه موضوع بحث در این باره است که شناخت میان‌رشته‌ای تا چه اندازه ما را در دستیابی به حقیقت یاری می‌دهد. از نگاه صدرا، ادراکی که کاشف از واقعیت نباشد علم نیست بلکه جهل است. از این رو امکان شناخت امری بدیهی است. بنابراین فرض اولیه در اینجا، امکان دستیابی به شناخت از دیدگاه صدراست.

"من العلم ما یكون مطابقاً للواقع و منه غیر مطابق له فیسمی بالجهل..." (صدرالمتألهین، ۱۳۶۸، ۲۵۶).

به اجمال باید اشاره شود موضوع توان دستیابی به واقعیت که در معرفت‌شناسی معاصر با عنوان عینیت مطرح است در معرفت‌شناسی صدرا به دلیل منتفی بودن دوگانه‌گرایی و عدم تفکیک میان عین و ذهن به شکل دیگری مطرح است. از نگاه صدرا ذهن نه تنها مانع شناخت

نیست بلکه عرصه ظهور و انکشاف مراتب وجود است. حقیقت وجود عبارت است از ظهور و تجلی، و انبساط در مراتب مختلف ذهن و خارج از ذهن. با این حال ادراک به کنه وجود راهی ندارد و ادراک به وجوهی از هستی می‌پردازد (زمانیها، ۱۳۸۸).

در معرفت‌شناسی صدرایی به دلایل مختلف امکان شناخت وجود دارد. بخشی از شناخت تحت عنوان معرفت حضوری که به نظام وجود تعلق دارد یقینی است. "علم حضوری موضوعی خود متعین و بدون ارجاع یا نسبتی خارجی است و از این رو از صدق و کذب رهاست. در علم حضوری موضوع عین و ذهن یکی هستند و از این رو مبتنی بر معنایی بسیط از عینیت است که بدون واسطه در ذهن فاعل شناسا حضور دارد. حقیقی‌ترین شناخت، شناخت و آگاهی نفس از وجود خویش و سپس علم به حالات نفسانی خویش است. این شناخت شهودی، یقینی‌ترین معرفت نفس و به اصطلاح عینی‌ترین شناخت است که در آن پرسش از دوگانگی عین و ذهن راه ندارد" (حائری، ۱۳۷۹، ۶). در این مقام علم چیزی جز حضور مجرد نزد مجرد نیست. شناخت نفس از عالم خارج (از ذهن) و از اعیان و اشیاء مبتنی بر شکل‌گیری نوعی رابطه پیشینی بین انسان و عالم است. براساس پیوندی وجودی بین انسان و عالم اساساً علم و عالم و معلوم مراتب و صورتهایی از یک حقیقت‌اند و تجزیه آنها به سه جزء مذکور ساخته و پرداخته ذهن است.

ملاصدرا تقسیم شناخت به حصولی و حضوری را که پیش‌تر نیز مطرح بود، رسمیت بخشید. پیوند ذاتی انسان با جهان پدیدارها موجب نفی دوگانه‌گرایی میان عین و ذهن می‌شود و حاصل این نسبت ذاتی نوعی رابطه ما قبل معرفتی بین انسان و عالم می‌شود که به عنوان شناختی یقینی (علم حضوری) اساس ادراکات انسان را شکل می‌دهد (انصاریان، ۱۳۸۸). بنابراین وجهی از شناخت متوجه درون و نفس است و وجهی از آن متوجه عالم خارج از ذهن است که هر دو نوع این شناخت وجوهی از فرایند واحدی است که در سیر استکمالی نفس اتفاق می‌افتد و دوگانگی در میان نیست. شناخت آن گونه که صدرا ترسیم می‌کند امری منفعلانه، که نفس به منزله ظرفی برای شناخت باشد و یا شناخت عارض نفس یا اضافه بر آن باشد نیست بلکه بیش از هر چیز این خلاقیت نفس است که در اثر توانایی ادراکی که به ویژه عالم محسوسات و خیال زمینه‌ساز آن بوده، به وقوع می‌پیوندد. "قوه خیال با سلب منشأیت از علم حضوری موجب حصولی می‌شود" (طباطبایی و مطهری، ۱۳۸۹، ۲۳۰). نفس در برخورد با عالم خارج پیوندی وجودی با موضوع ادراک شده برقرار می‌کند و در اثر آن، نفس صورتی از آن را که مرتبه نازلی از وجود را داراست به کمک قوای ادراکی (به ویژه قوه خیال)

در خود خلق می‌کند. وجود ذهنی که حاصل قیام صدور نفس در برخورد با جهان خارج است از جهتی همان وجود خارجی منتها بدون آثار طبیعی آن است که بر آن انطباق دارد و از جهتی مفهومی کلی در ذهن است. این مفهوم یکی از بنیان‌های معرفت‌شناسی صدرایی است که بخشی از تلاش‌های وی مصروف تبیین نوع انطباق میان وجود ذهنی و وجود خارجی گردیده است و در نهایت توضیحی منطقی برای آن ارائه می‌دهد.

وجه دیگر شناخت البته مبنای بخش دیگر معرفت با نام معرفت حصولی است. علم حصولی به تعبیر مرحوم حائری (۱۳۶۰) خود شامل آگاهی و گواهی است. در آگاهی نیز بحث انطباق مطرح نیست. بنابراین موضوع انطباق در حیطة گواهی (تصدیق) مطرح است.

پیوند وجودی نفس در مراحل شناخت که حاصل تعامل و واکنش نسبت به پدیده‌هاست موجب تغییر جوهری نفس و ارتقاء آن در عوالم وجود است. "اما هر ماهیت واحد دارای وجودات برتر حسی، خیالی و عقلی است به نحوی که درک آن واقعیت به ترتیب منوط به درک ماهیت مذکور به نحو جزئی حسی، جزئی خیالی و کلی عقلی است. همچنین نحوه ادراک ماهیت واقعیت تابع ارتقاء نحوه وجود برتر آن است. به این معنی که وجود برتر در نفس انسان به تدریج به نحو حسی، خیالی و عقلی موجود شوند" (عبودیت، ۱۳۸۵، ۱۲۰). وجود خاص هر ماهیت (وجود مادی آن) مستلزم کثرت و تفصیل و وجود جمعی آن، که واجد همه کمالات مراتب پایین‌تر است، مستلزم وحدت و بساطت است. به این ترتیب در سلسله تفاضلی وجود، صعود در هر مرتبه از شناخت متضمن درک پیوندها و ارتباطها و کلیت و انسجام بیشتری است و به تبع آن درک بیشتری از هستی هر ماهیت فراهم می‌شود به طوری که پیوندهای بیشتر معرفتی ملازم با درک بیشتری از حقیقت است.

در نظام تشکیکی و سلسله‌مراتبی وجود پدیده‌های متکثر عالم طبیعت دارای کثرت‌اند، اما در کنه خود دارای وحدت‌اند و درک حقیقت در گرو درک کثرت در عین وحدت است. به بیان ساده هر موجود در شبکه پیچیده‌ای از روابط وجودی با سایر پدیده‌ها دارای وجود طولی به هم پیوسته‌ای است که درک آن در گرو درک جایگاه آن در سلسله مراتب وجود و شبکه روابط است. شناخت، هرچه ناظر به همبستگی‌ها و روابط بیشتری باشد به حقیقت نزدیک‌تر و شناخت هر چه کامل‌تر، از وحدت بیشتری برخوردار است. "هر شناخت نوعی پیوند میان کثرات است و هرچه این پیوندها بیشتر شود شناخت گسترده‌تر می‌شود و ناظر به درک مرتبه بالاتری از حقیقت است" (دهباشی، ۱۳۸۶، ۱۸۲). بر اساس چنین تبیینی از شناخت همگرایی و پیوند میان معارف اکتسابی، چه عرضی و چه طولی، متضمن حقیقت بیشتری است. بر این مبنا

حقیقت کلیت واحدی است که بر حسب درک مرتبه‌ای به تدریج آشکار می‌شود. به این ترتیب هم در کثرت عرضی و هم در کثرت طولی ادراک بیشتر حقیقت مستلزم درک بیشتر پیوندهاست که این امر به شکل مرتبه‌ای حاصل می‌شود. شناخت جامع و کلی‌تر، که موضع میان‌رشته‌ای است، در علوم هم عرض، مرتبه بالاتری از فهم تخصصی و رشته‌ای در هر شعبه از علم است و در کثرت طولی نیز شناخت مرتبه عقلی کامل‌تر از شناخت حسی و خیالی است و شامل حقیقت بیشتری است. بر این اساس می‌توان به اصل "کاشفیت مرتبته حقیقت" به عنوان یکی از اصول معرفت میان‌رشته‌ای از دیدگاه حکمت صدرایی اشاره نمود.

نتیجه

رویکردهای میان‌رشته‌ای به علم، خاستگاه‌ها و پیش‌فرض‌های متفاوت و بر همین مبنا استلزامات پژوهشی و آموزشی منحصر به خود را دارند. مروری بر اندیشه‌های میان‌رشته‌ای آشکار نمود که گرایش‌ات آنها در باب هستی و معرفت متفاوت است. چنان که ملاحظه شد نقطه عطف رویکردهای سیستمی بیشتر هستی‌شناسانه و در رویکردهای مسئله‌مدار غلبه با گرایش‌های معرفت‌شناسانه است. همان گونه که اشمیت (Schmidt, 2007) تصریح می‌کند دیدگاه‌های میان‌رشته‌ای مبتنی بر هستی‌شناسی، بیش از هر چیز بر ساختارهای واقعیت متمرکزند و دیدگاه‌های میان‌رشته‌ای مبتنی بر معرفت‌شناسی، در وهله نخست معطوف بر دانش، نظریه‌ها و مفاهیم‌اند.

در حال حاضر دو گرایش سیستمی تجربی و مسئله‌مدار از رایج‌ترین تبیین‌های میان‌رشته‌ای‌اند که از جهت طبیعت‌گرایی با یکدیگر پیوند عمیقی دارند. گرایش سیستمی تجربی که در واقع مبتنی بر اثبات‌گرایی است و بیشتر در علوم طبیعی مورد توجه است و نظریه سیستمی و پیچیدگی از مصادیق برجسته آنند (نیوول، ۱۳۸۷). گرایش مسئله‌مدار که به عنوان مهم‌ترین گرایش بیش از هر چیز مبتنی بر فلسفه نوع‌ملگرایی است (LeeWelch, 2009). اخیراً نیز شاهد ظهور میان‌رشته‌ای واقع‌گرا هستیم که آمیزه‌ای از سایر گرایش‌هاست و دارای تمایزات صریحی از فرض‌های ما بعد تجدد و نوع‌ملگرایی است (Szostak, 2008) اما کماکان غلبه با گرایش‌های نوع‌ملگرایی‌انه است.

از نگاه صدرا گرچه سیستم‌ها نیز به نحوی، به پیچیدگی و ارتباط در جهان اشاره دارند اما بر اساس هستی‌شناسی تشکیکی و نیز حرکت جوهری، هر سیستم، تصویری خرد و لحظه‌ای، از هستی در حال تحولی است که هرگاه در ارتباط با سایر مراتب هستی در کلیت خود تفسیر

نشود به درستی قابل فهم نیست و چه بسا تصویری مخدوش از حقیقت ارائه دهد. بر این اساس چنین بنیانی خرد و ایستا نمی‌تواند مبنایی اصیل برای پیوند معرفتی میان حوزه‌های مختلف دانش قرار گیرد.

"طبیعت‌گرایی اثبات‌گرا [که رویکرد سیستمی تجربی از آن سنخ است] از این جهت به وحدت علم علاقه‌مند است که همهٔ علوم را تابع روش تجربی نماید و علوم اجتماعی نیز در صورتی که تابع خصایص منطقی و روش‌شناختی علوم طبیعی گردد به درجهٔ علمیت می‌رسد. پیداست چنین تعبیری از وحدت علوم به دلیل تحویل‌گرایی افراطی و غفلت از خصایص ذاتی علوم اجتماعی چندان مقبول نیفتاده است" (لیتل، ۱۳۸۶، ۳۹۰).

از سوی دیگر میان‌رشته‌گی اکنون بیش از هر چیز معطوف به فرض‌های نوع‌ملگرانه است. "در این دیدگاه، به جای بازنمایی واقعیت، مسئله‌مداری و قواعد موفقیت‌آمیز عمل مهم‌ترین معیار و رسالت دانش است. بر همین اساس رورتی از عمل‌گرایی بدون روش سخن می‌گوید که مبنای کثرت روشی وی را تشکیل می‌دهد و از آنجا که در نظر وی برای تقسیم‌بندی دانش نمی‌توان مبنایی منطقی یافت، دانش نظامی یکدست و یگانه است. مرز میان موضوعات طبق علایق عملی ترسیم می‌شود نه جایگاه هستی‌شناسی مفروض و از آنجا که در اصل ماهیتی برای پدیده‌ها قائل نیست روش تحقیق تابع ماهیت موضوع نیست و اساساً دانش خصلتی ابزاری دارد" (باقری، ۱۳۸۷، ص ۱۳۱). در گرایش مسئله‌مدار آن چه مسائل معرفت‌شناسی میان‌رشته‌ای را با اهمیت می‌کند ناتوانی رشته‌ها در مواجهه با مسائل جهان است و از این رو روش‌ها و مسئله‌ها مورد توجه‌اند. در این گرایش که مسائل و دیدگاه‌های هستی‌شناسانه در آن کمرنگ و مسائل روش‌شناسی بارزتر است، میان‌رشته‌گی در موضعی قرار دارد که بر اتحادی نسبی، ناکامل و موضعی (محلی و موردی) متمرکز است. دیدگاه اخیر که منبعث از نگاهی مسئله‌مدار و بیرونی به علم است شناسایی پیچیدگی، کلیت و اتحاد را نه در سراسر جهان بلکه در موضوعات منفرد دنبال می‌کند.

با توجه به آنچه از دیدگاه حکمت متعالیه به اجمال اشاره شد، قائل شدن به هستی‌شناسی تشکیکی و مراتب ادراکی منطبق با آن، هر یک از ادراکات تجربی (حسی)، خیالی و عقلی ویژگی‌های خود را دارند و در مرتبهٔ خود دارای ارزش و اعتبارند و به لحاظ توجه به مراتب مختلف ادراکی و کثرت روشی حاصل از آن، زمینهٔ مساعدی برای بهره‌مندی از حداکثر ظرفیت‌های انسانی فراهم می‌شود. از طرفی به دلیل ارتباط عمیق هستی‌شناسی با معرفت‌شناسی، نه با تحویل هستی‌شناسی به معرفت‌شناسی دچار ذهنی‌گرایی و نسبی‌گرایی

افراطی می‌شود و نه با تحویل معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی دچار عینی‌گرایی خام تجربی می‌گردد. فرایندی که صدرا از ادراک ترسیم می‌کند در ذات خود رو به سوی همگرایی، استکمال و جامعیت و در عین حال بساطت دارد و ناشی از تصویری ایستا از هستی نیست و از این رو می‌تواند مبنایی اصیل برای میان‌رشته‌گرایی فراهم آورد.

ادراک جزئی که مصداق دیدگاه رشته‌ای است در ذات خود ناقص است و جز با برقراری پیوند با سایر زمینه‌های دانش رشته‌ای به کمال و حقیقت نمی‌رسد. از جهت دیگر پیوند مرتبتی و فزاینده میان معارف بشری که مصادیق آن را می‌توان در میان گونه‌های مختلف میان‌رشته‌گی جستجو کرد نه از سر اضطرار فناورانه بلکه به گونه‌ای اصیل در ذات شناخت قرار دارد.

اما از نگاه عمیق صدرایی، علم و شناخت ابزار نیست بلکه ارزشی برابر با ارزش وجودی انسان دارد. نفس در تحول جوهری خود در بستر تن تکامل می‌یابد و با نیل به تجرد از آن بی‌نیاز می‌شود. آنچه موجب تجرد نفس را فراهم می‌آورد ادراک و شناخت است و بر این اساس جایگاه شناخت بسیار ممتاز و فصل امتیاز انسان از سایر موجودات است. نفس بعدی جسمانی دارد که مادی و متکثر است و بعدی روحانی که مجرد و بسیط است. سیر تحولی انسان، سیر از کثرت به وحدت و بساطت است. هر صورت ادراکی حرکتی از قوه به فعل و صعود در مرتبه‌ای از مراتب وجود است که طی آن در نفس تحولی جوهری پدید می‌آید و نفس با حصول هر صورتی از شناخت، استعدادی را تبدیل به فعلیت می‌کند. به این ترتیب میان بعد روحانی و جسمانی نفس دوگانگی وجود ندارد و هر دو، حالت تحولی از یک پیوستار هستند و از این رو در شناخت، موضوع عینیت به نحوی که در سایر مکاتب شناخت‌شناسی مطرح است به میان نمی‌آید. به این ترتیب تحول و حرکت (که ما از آن زمان را استنباط می‌کنیم) یکی از ابعاد نظام هستی است و به اصطلاح هستی‌امتدادی سیال منتشر در زمان است که دارای وحدت شخصی است. مشاهده و شناخت هر جزئی از هستی در واقع شناخت بخشی از یک امتداد پیچیده و سترگ است که برای درک واقعی آن باید به کل امتداد به عنوان یک سامانه در حال تحول توجه نمود. بنابراین در نگاه صدرا نیل به شناخت به صراحت مستلزم رجوع به پیچیدگی در حال تحولی است که این تحول خود به پیچیدگی آن می‌افزاید. شناخت مهم‌ترین عامل سیر استکمالی نفس انسان است و انسان جز با گذر از عقل بسیط به عقل مرکب به این سیر نائل نمی‌شود.

هستی سامانه‌های متعدد به هم پیوسته‌ای است که شناخت هر چه کامل‌تر آن، مستلزم درک هر چه بیشتر پیوستگی در حال تحول اجزاء، در ارتباط با یکدیگر است. نفس در طی مراتب تحولی و استکمالی خویش از عالم محسوسات به عالم خیال، که عالم جزئیات و کثرت است، به عالم معقولات، که عالم کلیات و وحدت است، سیر می‌کند. شناخت فرایندی وحدت بخش است و در هر مرحله از شناخت، نفس پیوندی وجودی با عالم برقرار می‌کند و در اثر این پیوند، تحول یافته و ارتقاء می‌یابد. معرفت تلاشی است در جهت درک فزاینده حقیقت یگانه وجود و یگانگی با آن که درک حقیقت بیشتر با وحدت بیشتر توأم است. در نهایت این که بر اساس آراء فلسفی ملاصدرا، معرفت میان‌رشته‌ای بخشی از فرایند ادراک استکمالی نفس است که طی آن، نفس از کثرت روشی و معرفتی به سوی هم‌گرایی فزاینده معرفتی برای گذر از عقل بسیط به عقل مرکب سیر می‌کند.

قصد این مقاله ارائه تصویری اجمالی از دیدگاه میان‌رشته‌ای از نگاه ملاصدرا بود که در قالب پنج اصل در حد مجال این نوشتار ارائه شد اما به طور قطع این موضوع زوایای بسیار گسترده‌ای دارد که لازم است مورد بررسی‌های بیشتر و دقیق‌تری قرار گیرد. به ویژه بررسی عمیق‌تر هریک از اصول و همچنین مطالعات تطبیقی با هدف مقایسه دیدگاه صدرا با سایر دیدگاه‌های میان‌رشته‌ای می‌تواند به درک بیشتر اختصاصات دیدگاه صدرا منجر شود. موضوع با اهمیت دیگر استخراج کاربردهای این دیدگاه در حیطة آموزش و پژوهش است.

منابع

- انصاریان، رضا و رضا اکبریان. (۱۳۸۸)، *ملاصدرا و شناخت هستی؛ راهی نو در پاسخ به پرسش بنیادین هایدگر*، نامه حکمت، سال هفتم، شماره دوم-پاییز و زمستان ۱۳۸۸.
- باقری، خسرو. (۱۳۸۶)، *نوع‌مگرایی و فلسفه تعلیم و تربیت بررسی پیامدهای دیدگاه ویلارد کواپین و ریچارد رورتی در تعلیم و تربیت*. چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- حائری یزدی، مهدی. (۱۳۸۴)، *علم کلی*، چاپ پنجم، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- حائری یزدی، مهدی. (۱۳۷۹)، *علم حصولی و علم حضوری*، ترجمه سید محسن میری حسینی. فصلنامه ذهن، شماره ۱.
- دهباشی، مهدی. (۱۳۸۶)، *پژوهش تطبیقی در هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی ملاصدرا و وایتهد*، تهران، نشر علم.
- زمانیها، حسین و رضا اکبریان. (۱۳۸۸)، *نقش وجودی انسان در معرفت بشری مطالعه‌ای تطبیقی در آرای ملاصدرا و هایدگر*. مجله معرفت فلسفی سال هفتم، شماره دوم.
- صدرالمتألهین شیرازی، محمد. (۱۳۴۶)، *الشواهد الربوبیه*، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
- -----، محمد. (۱۳۶۳)، *المشاعر*، تهران: کتابخانه طهوری.
- -----، محمد. (۱۳۶۸)، *الحکمه المتعالیه فی الاسفارالعقلیه الاربعه*، ج ۱-۹، قم مصطفوی.
- طباطبائی، محمدحسین و مرتضی مطهری. (۱۳۸۹)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، چاپ بیستم، تهران: انتشارات صدرا.
- عبودیت، عبدالرسول. (۱۳۸۵)، *درآمدی به نظام حکمت صدرایی*. چاپ اول، تهران، انتشارات سمت.
- قراملکی، فرامرز. (۱۳۷۷)، *روی‌آورد بین رشته‌ای و هویت معرفتی فلسفه صدرایی*، مقالات و بررسیها، دفتر ۷۲.
- -----، (۱۳۸۸)، *روش‌شناسی فلسفه ملاصدرا*، چاپ اول، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- لیتل، دانیل. (۱۳۸۶)، *تبیین در علوم اجتماعی درآمدی به فلسفه علم الاجتماع*، ترجمه - عبدالکریم سروش، چاپ چهارم، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۴)، *مقالات فلسفی*، چاپ دوم، تهران، انتشارات صدرا.

- نصر، سید حسین. (۱۳۸۷)، صدرالمتألهین شیرازی و حکمت متعالیه، ترجمه حسین سوزنچی، چاپ دوم، تهران، دفتر پژوهش و نشر سپهرودی.
- نیوول، ویلیام اچ. (۱۳۸۷)، نظریه مطالعات میان رشته‌ای ترجمه سید محسن علوی پور و همکاران در مجموعه مقالات مبانی نظری و روش‌شناسی مطالعات میان رشته‌ای، چاپ اول، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- نبوی، لطف‌اله. (۱۳۸۴)، مبانی منطق و روش‌شناسی، چاپ اول. تهران، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.

- Argyros, Alexander J. (1991). *The minimal epistemological and ontological conditions for a theory of systemic interdisciplinarity*. Philosophica 48(1991,2) pp.57-74.
- Fuller, Steve. (2010). *Deviant interdisciplinarity*. In The Oxford Handbook of Interdisciplinary. London Oxford University press.
- Lee Welch, James (2009). *Interdisciplinary and the history of ideas. Dissertation*. The University of Texas at Dallas.
- Klein, Julie Thompson (1990). *Interdisciplinarity: history, theory and practice*. Detroit: Wayne State University.
- Schmidt, Jan C. (2007). *Toward a philosophy of interdisciplinarity An attempt to provide a classification and clarification*.
- Szostak, Rick. (2007). *Modernism, Postmodernism, and Interdisciplinarity*. Issues in integrative studies No. 25, pp. 32-83.